

فضولی بغدادی و تجلی عرفان در آثار فارسی او

اثر: دکتر عباس کی منش

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

(ص ۲۱ تا ۳۹)

چکیده

فضولی بغدادی، سالک شیرازه بند کتاب شریعت و طریقت، پس از فراگیری دانش‌های زمان به سلوک فکری پرداخت و با به دست آوردن تجارب عرفانی دیدگاهی نوین در عرفان اسلامی ایران زمین عرضه کرد. هر چند زندگانی معمول صوفیانه، چون پشمینه‌پوشی و خانقاه‌نشینی در نوشته‌هایش چندان نمودی ندارد. اما از برکت نام اولیای دین و عرفان، ذوق عرفانی خود را شکوهمندتر و درخشان‌تر در جلوه آورده است.

نظر خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می‌نماید که شیوه نگارش این مقاله کتابخانه‌ای است.

واژه‌های کلیدی: سلوک فکری، انفاس قدسی، میخانه معرفت، کوی

شریعت، پشمینه‌پوشی.

مقدمه:

برخی از اصحاب شریعت و احباب طریقت که مرزبانان دیار سعادت‌اند، چنان از انفاس قدسی پیر میخانه معرفت حضرت ختمی مرتبت به سلوک فکری و تجارب عرفانی دست زده و با جذب و کشش درونی راههای پرخطر معنویت را پیموده‌اند، که پژوهنده، هر چند باده تحقیق زند و به موشکافی و تجزیه و تحلیل پردازد؛ در روشننگری مقصود راه به جایی نبرد. چه استعداد نیازمند تربیت استاد است، و بسا استعدادها که نظر نافذ استاد بدان نرسد و ضایع و باطل ماند. اما در اثر عنایت و رحمت حق تعالی که مظهرش اتصال ناقص به کامل است، نقص بشر مبدل به کمال می‌شود. همان‌گونه که به اعتقاد کیمیاگران ماهیت فلزات منقلب می‌گردد و مس در اثر آمیزش با کیمیا به زر باز آید؛ گاهی عنایت خداوندی سالکی را مظهر جمال جمیل می‌سازد، به نحوی که از کوی شریعت به آستان طریقت راه برد و سرانجام رخت به سرای حقیقت کشد.

یکی از این رهروان که با بیعت با ولایت، اتصال به شیخ کامل یافته "فضولی بغدادی" است که نخست شناخت او را باید بیگانگی و غیریت از میان برخیزد و حجاب از چهره ناشناخته او به یک سو افتد و نموده آید که چگونه به مرتبه کمال رسیده و به گنجینه اسرار الهی دست یافته است و قامت خوش‌تراش نیک‌اندیش را به خرقه خلیفه‌اللّهی «أنتی جاعل فی الارض خلیفه» (قرآن کریم، البقره، ۳۰) آراسته و به ارشاد و هدایت مردم روزگار خود در ایستاده است.



محمدبن سلیمان متخلص به "فضولی" از مشاهیر شاعران و عارفان ناشناخته قرن دهم هجری از ایل بیات است، که از دیرگاه در آذربایجان رحل اقامت افکنده بودند.

ی در حدود سال نهصد هجری در عراق عرب، ظاهراً در کربلا دیده به جهان ده است. و بعدها در جلّه و بغداد توطن نموده، و چون بیشتر عمرش را در

بغداد گذرانیده، به "بغدادی" شهرت یافته است.

فضولی از عنفوان جوانی به تحصیل کمالات رغبتی تمام داشته و زبان فارسی و عربی و ترکی را نیک آموخته، و نسبت به علوم ادبی علاقه‌ای برافزون نموده است. چنانکه پیداست، او دانش اندوزی را در کربلا آغازیده، و در حله و بغداد به تکمیل آن کوشیده است. چه خود گوید: "خاک کربلا از خاک دیگر ممالک شریفتر است و در حقیقت همین است که پایه شعرم را در هر جا بلند ساخته است." (فضولی، ۱۳۷۴، ص ۱۰)

اما اختیار تخلص واژه "فضولی" را آورده است که: "در ابتدای شروع نظم هر چند روزی دل بر تخلصی می‌نهادم و بعد از مدتی به واسطه ظهور شریکی به تخلص دیگر تغییر می‌دادم. آخر الامر معلوم شد که یارانی که پیش از من بوده‌اند، تخلص‌ها را بیش از معانی ربوده‌اند. خیال کردم که اگر تخلص مشترک اختیار نمایم در انتساب نظم بر من حیف رود، اگر مغلوب باشم، و بر شریک ظلم شود، اگر غالب آیم. بنا بر رفع ملامت التباس "فضولی" تخلص کردم و از تشویش ستم شریکان پناه به جانب تخلص ["فضولی"] بردم و دانستم که این لقب مقبول طبع کسی نخواهد افتاد، و بیم شرکت او، به من تشویشی نتواند داد. الحق ابواب آزار شرکت را بدین لقب برخود بستم، و از دغدغه انتقال و اختلال رستم. فی الواقع تخلصی واقع شد موافق هوای من، و لقبی اتفاق افتاد مطابق دعوی من به چندین وجوه. اول آنکه من خود را یگانه روزگار می‌خواستم و این معنی درین تخلص به ظهور پیوست، و دامن فردیتم از دست قید شرکت رست. دیگر آنکه من به توفیق همت استبدعای جامعیت جمع علوم و فنون داشتم، تخلصی یافتم متضمن این مضمون، چرا که در لغت، جمع فضل است بر وزن علوم و فنون، دیگر مفهوم "فضولی" به اصطلاح عوام خلاف ادب است، و چه خلاف ادب ازین برتر که مرا با وجود قلت معاشرت علماء عالی مقدار و عدم تربیت سلاطین نامدارِ مرحمت شعار، و نفرت سیاحت اقالیم و امصار، همیشه در مباحثه عقلیه دست تعرض در گریبان احکام مختلفه

حکماست، و در مسائل نقلیه داعیه اعتبار اصول اختلاف فقهاست، و درین فنون سخن به استاد یک فنه هر فن مباحثه حسن عبارت و مناقشه لطف اداست. اگر چه این روش نشانه کمال فضولی است اما نشانه کمال فضولیت... "(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۱۲)

در مآخذی که در عرصوی نوشته شده، نام اصلی فضولی نانوشته مانده است. و لیکن در همه آنها به ذکر "مولانا فضولی" و یا "فضولی بغدادی" اکتفا شده است، و شاید کاتب چلبی نخستین مؤلفی باشد که به نام و تخلص شاعر تصریح کرده و گفته است "وهو محمد بن سلیمان المتخلص بفضولی" (حاج خلیفه، کشف الظنون، ستون ۸۰۵) نویسندگان پس از کاتب چلبی نیز نام او را "محمد بن سلیمان" در قلم آورده‌اند. در سال نهصد و چهارده که شاه اسماعیل صفوی بغداد را در پنجه تصرف گرفت فضولی در عنفوان جوانی بود، و سرگرم تحصیل در مکتبی مختلط. روشن نیست که شاعر این پیروزی را چگونه تلقی کرده، ولیکن با تسلط شاه مزبور بر اوزبک خان شیبک در نواحی خراسان مثنوی "بنگ و باده"ی خود را با اشعاری تقدیرآمیز بدو هدیه کرده است.

ابراهیم خان که ولایتدار صفوی در بغداد بود، چون به زیارت کربلا و نجف مشرف شد، فضولی را شناخت و او را با خود به بغداد برد. شاعر را در مدح او ترجیعات و قصایدی چند است که از متانت و استحکام آنها پیداست که در آن هنگام سنش از سی سال برآمده است. از آنجا که ابراهیم خان شیعی مذهب بود، و مشاهده ائمه را زیارت می‌کرد. احترام فضولی را به خود جلب می‌نمود، ولیکن دیری نپایید که ذوالفقار پسر برادرش وی را از میان برداشت و شاعر ناگزیر به حله یا نجف رهسپار گشت، و در آنجا رخت اقامت افکند، و اوقات عمر را در عزلت به منظور دستیابی به معارف در مطالعه کتب دینی و عرفانی مصروف داشت. (نجلیل، دکتر جلیل، مقابسه لیلی و مجنون فضولی و نظامی، ۱۳۷۴، ص ۵)

در سال نهصد و چهل و یک که سلطان سلیمان قانونی به بغداد در آمد، شاعر

قصایدی چند در مدح او و وزیرش ابراهیم پاشا پرداخت. فضولی را سخنورانی چون "خیالی" در گذشته به سال نهصد و شصت و چهار و تنی چند از شاعران دیگر که در اردو همراه سلطان سلیمان بودند، روابط دوستانه بهم رسیده بود. چنانکه خود گوید، مثنوی "لیلی و مجنون" را به خواهش شاعران عثمانی به رشته نظم کشیده است. و این مثنوی که در سال نهصد و چهل و دو هجری قمری به پایان رسیده به اویس پاشا ولایتدار بغداد اهدا گردیده است.

فعالترین دوره‌های زندگانی فضولی را پس از فتح بغداد به دست سلطان سلیمان قانونی باید دانست. در مدت چهار ماه که قانونی در بغداد رخت اقامت افکند (از ۲۴ جمادی الاولای ۹۴۱ هرق تا ۲۸ رمضان آن سال) شاعر شاهکارهای معروف خود را مانند: لیلی و مجنون در زبان ترکی و حدیقه السعداء و نیز طرح‌هایی از آثارش را که پیش از این در آئینه اندیشه ترسیم کرده بود جامه تحقّق پوشانید و از قوه به فعل درآورد.

فضولی را از متولیان مشاهد کربلا و نجف مشاھرہ بوده است، چه اثر معروف خود "شکایتنامه" را در ابتدای برقراری این مقرری در قلم آورده است. زندگانی او از یک جهت شباهت به زندگانی خواجه شیراز دارد، چنانکه گوید:

بغداد را نخواست فضولی مگر دلت

کاهنگ عیشخانه تبریز کرده‌ای

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۵۶۱)

اما این آرزو هرگز جامه تحقّق نپوشید و شاعر از عراق عرب گامی فراتر ننهاد همان گونه که لسان الغیب از شیراز.

فضولی را پسری بود "فضلی" نام که در تذکره عهدی و دیوان روحی نامش نقش گرفته است. سال وفات فضولی را گونه‌گون نوشته‌اند، لیکن گمان قوی آن است که در سال نهصد و شصت و سه هجری قمری به بیماری طاعون دست از نقد حیات

شسته (صبا، مظفر حسین، ۱۳۴۳، ص ۶۳۳)، و در کربلای معلی به خاک سپرده شده است. فضولی شیعه اثنی عشری است و به دوازده امام معتقد و از پیران جوان بخت و فقیران توانگری است که عمری از راتبه خواران آستان خاندان رسالت بوده است. چنانکه گوید:

ما راتبه خواران در آل رسولیم عمری ست که این راتبه داریم مقرر
(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۶۱۲)

این سخنور گرانمایه در اطوار عشق ائمه اطهار و منازل بی پایان سلوک آن سیری کامل داشته است آمیخته به معرفت. و از آن حالات که بر عاشقان جگر سوخته و گرم روان دلباخته این راه می‌گذرد، نیک با خبر بوده و آن لطیفه‌های نهانی را که دل می‌یابد و زبان نتواند گفت، در کسوت عباراتی بلیغ و اشاراتی لطیف، همراه معانی دقیق انگیخته مضراب عشق با ابیاتی دلنشین در جلوه آورده است.

از آنجا که دوره صفویه، دوره بلوغ تشیع است، شاعر روش تولا و تبرا را موضوع شعر قرار داده و بیشترین قصایدش را متضمن اسامی پیشوایان شیعه ساخته است. فضولی پیوسته عمر خود را در راه تهذیب اخلاق و اصلاح جامعه صرف کرده و از هر وسیله که دستیابی بدان را آسان می‌نموده سود جسته، و از هیچ کس در اظهار طریقه و عقیده خود باک نداشته است. چه در کتاب "زند و زاهد" این معنی را به وضوح در مشاهده توان آورد.

وی با پشت گرمی که به خورشید حقیقت داشت، بی هیچ ترس و بیمی یک تنه در برابر ظاهریان به قدم جدّ درایستاده و همگان را به وحدت و یگانگی و رفع اختلاف و ترک صورت و توجه به معنی و استغراق در حقایق تشیع و عشق ورزیدن به جمال الهی و کمال مطلق دعوت نموده است.

فضولی به لطف طبع و شگفتی خاطر و وسعت مشرب و حسن خلق مخصوص بوده است و عمر گرامی را در ذکر منقبت ائمه اطهار، بویژه سرور پرهیزگاران علی علیه السلام مصروف داشته و برکسب پادشاهای اخروی همت گماشته است، و

پاره‌ای از مقامات تبتل تا فنا را در جامه‌ درویشان گذرانیده است. او با بینش معنی آفرینی که از ائمه هدی یافته، از تنگنای جاهلیت بیرون آمده در شهرستان اهلیت اقامت کرده است، و به شهد معانی بکر و طعم باده‌ معارف آثار منظوم و منثورش را گوارنده‌تر و دلپذیرتر ساخته است.

دلاناکی چنین در قید آن زلف دو تا باشم

اسیردام محنت بسته بردام بلا باشم...

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۱۵۸)

همان گونه که گفته آمد، بیشتر قصاید فضولی در مدح و منقبت ائمه‌ دین است. چه کتاب حدیقه السعداء که ترجمه ترکی روضة الشهداءی ملاحسین واعظ کاشفی است، از این مزیت رنگی خوش دارد. هر چند برخی آن را کتابی مستقل در ترکی دانسته که واقعه‌ کربلا از روضة الشهداء و کتب دیگر در آن جمع آمده، و در ده باب و یک خاتمه مرتب شده است.

فضولی آب حیاتبخش کوثر را از ساقی ازل درخواست کرده؛ همان آبی که حوران بهشتی تشنه‌ آند، و از آنجا که مداح پیامبر اکرم است دستیابی بدان را آسان می‌بیند.

بیا ساقی آن آب کوثر سرشت

که لب تشنه‌ اوست حور بهشت

به من ده که مداح پیغمبرم

نصیب است البته در کوثرم

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۶۹۵)

فضولی، غواصی است در اقیانوس ناپیدا کران ولایت، که از برکت اشعه‌ عنایت مولی‌ الموحدین علی - علیه السلام - خود عارفی کامل گشته است، و سرتاپا از نور محبت ائمه‌ اطهار مستنیر. فکر و ذکر، قیام و قعود، نوم و یقظه‌ اورنگ عشق ولایت دارد و عطر روح نواز رسالت .

این عالم ربانی و عارف روحانی، جهان صغیر وجود خویش را مسخر کرده و قوای حیوانی را به سرپنجه‌ قدرت الهی در تصرف آورده، و به نیروی ایمان به

مدارج عالی انسانیت راه برده است. فضولی در پاکی عمل و صلاح نفس، عالمی است اخلاقی و صاحب کرامت، گفته‌هایش برخی را دل آزار است و عده‌ای را تأثیرگذار.

همانگونه که پیش از این در قلم آمد، از صفات ممتاز فضولی، محبت و ارادت و ولای غیر قابل وصف اوست نسبت به خاندان رسالت، که سرآمد تمام فضایل وجودی این عارف کامل است.

وی با ذهن موشکاف و طبع نکته‌یاب کلمات مشایخ صوفیه را تضمین کرده و به تلویح و تصریح با اشارات لطیف آنان ذوق‌انگیزی‌های ظریف نموده است. و مضمون آفرینی‌های تازه. چنانکه در این بیت:

ای ذکر ذوق بخش تو زب زب ما بی ذکر تو مباد زبان دردهان ما
(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۲۴۵)

که این معنی برگرفته از این ابیات سنائی غزنوی است که می‌فرماید:

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی
نروم جز به همان ره که توام راهنمایی
(سنایی، ۱۳۵۴، ص ۶۰۲)

فضولی گاهی اشعارش را با چاشنی آیات قرآنی و احادیث نبوی دلپذیرتر و روح‌نوازتر کرده است. چنانکه در این بیت:

ملک به سجده آدم چه گونه سرنهند ز خاک پای تو بوده‌ست طینت آدم
(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۴۲)

که مصراع اول اشارات است به آیه وافی هدایه: «وَ اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم» (قرآن کریم، البقره، آیه ۳۴) و مصراع دوم مستفاد است از آیه «خلقنا الانسان من سلاله من طین» (قرآن کریم، المؤمنون، آیه ۱۲) و در دیگر جای گوید:

آید زما همیشه خطا از تو مغفرت آن است مقتضای تو، این است شأن ما
(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۲۴۵)

که مناسبت دارد با این بیت شیخ اجل سعدی که می‌فرماید:
همواره از تو لطف و خداوندی آمده است

و زما چنانکه در خور ما فعل ناسزا

(سعدی، ۱۳۲۰، ص ۳)

و یا بیت زیر:

بر حال ما ز غیر تو لطفی نمی‌رسد غیر تو نیست واقف راز نهان ما
(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۲۴۵)

که مضمون بیت، مناسبت دارد با آیه شریفه: "إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ" (حجرات، آیه ۱۸) و یا مضمون بیت دیگر:
در راحت از بلانهراسیم، زانکه هست

سنگ بلای تو محک امتحان ما

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۲۴۵)

که یادآور این بخش از آیه "أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى. (قرآن کریم، حجرات، آیه ۳) و نیز حدیث «البلاء للولاء كما اللهب للذهب» (فروزانفر، احادیث مولوی، ص ۵۴). و جلال الدین بلخی که پیوسته در لهیب آتش عشق در سوز و ساز است؛ چنین گوید:

دوست همچون زر، بلا چون آتش است

زرّ خالص در دل آتش خوش است

(مولوی، ۱۹۳۳م، ص ۲۶۸)

شیخ سعدی نیز همین معنی را از حدیث مذکور دریافته، آورده است:

خاصان حق همیشه بلیت کشیده‌اند

هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عنا

(سعدی، ۱۳۲۰، ص ۴)

فضولی از بسیاری جهات، مانند: علو طبع، استغنا، بی اعتنایی به تعلقات و تعینات، صراحت لهجه، زبان صدق گویا، قلم و بیان شیوا و آراستگی به صفات کریمه دیگر، همچون توکل، شجاعت ادبی، خودشکنی در برابر حق و امامان هدی، ابراز شخصیت در برابر مخالف، و نیز دفاع از حقیقت در میان همالان خود کم نظیر می نماید.

وی به حقایقی دست یافته است که پیش سالکان دانستنی است نه گفتنی. این سالک محراب عبادت، نمونه یک عارف کامل است که نور عقل شرعی به نیکوترین وجهی در روح او تجلی کرده است. وی در میان اقران بهتر از هر راهشناسی راه عبادت را شناخته و به دیگران نیز نموده است. و این کار کسی است که عقل شرعی در او متجلی شده و تعلق و تعین را حجاب رسیدن به مطلوب دانسته است. این قلندر خانقاه توحید در عشق بازی با محبوب ازلی از هر آدابی دست شسته است.

وی از مکارم اخلاق و محاسن آداب بهره بسیار داشته، نقش خیرخواهی او بر صحایف ضمائر اهل معرفت ثبت است. او را به دنیای دونمایه هیچگونه تعلق خاطر نیست. چه بر آن است که اگر آدمی طالب سکون و آرامش باشد، و نخواهد که گرفتار دغدغه خاطر شود، باید تمام آنچه را که دلبستگی می آرد و به عنوان کام دل تلقی می گردد، به یکسو نهد. زیرا جهان دام است و آدمی مرغ افتاده به دام. و همچنین در مقام اندرزگویی، انسان را از بند تعلقات برحذر می دارد. فضولی مستی از شراب تلخ جهل و غرور را اساس همه تعلقات می بیند، و فرو افتادن در دام اغراض را همسنگ بت پرستی.

جمعی که درین بساط هستند همه از باده جام جهل مستند همه
 هر یک غرضی را بت خود ساخته اند این است سخن، که بت پرستند همه
 (فضولی، ۱۳۷۴، ص ۶۷۱)

قرآن کریم هم بدین معنی اشارتی لطیف دارد، چه "اولاد" را نیز فتنه و دلبستگی

دانسته فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۲۸).

فضولی، فیض هدایت را هادی راه دانسته است و موقوف عنایت حق تعالی: ای فیض هدایت مرا هادی راه دایم توز حال من، به از من آگاه (فضولی، ۱۳۷۴، ص ۶۷۱) و بدین روی توان گفت فاتحه حالش ریاضت و مجاهده بوده است و خاتمه کارش مکاشفه و مشاهده. زندگانی صوفیانه که عبارت از پشمینه پوشی، تجرد، خانقاه نشینی و نظایر آنهاست، در آثار او چندان نمودی ندارد. ولیکن از میان نام اولیاء به تکمیل هر رساله که دست پیش برده اتمام آن وی را به آسانی میسر گشته است؛ و گویند غزلهای جگر سوز عاشقانه را به درخواست پریچهره ای فارسی نژاد سروده است؛ و اگر توجه او به شاعری همین نکته باشد که گروهی بر آن انگشت نهاده اند، می توان آن را مؤیدی بر این دیدگاه مولانا جلال الدین دانست که می فرماید:

عاشقی گرزین سروگوزان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است
(مولوی، ۱۹۳۳م، ص ۱۱۱)

و یا او را پیرو عقاید ابو حلیمان دمشقی، صوفی قرن سوم هجری پنداشت که به فرمان زیبارویان از هیچ کاری روی گردان نبوده است. چه در احوال او نوشته اند که هر جا زیبارویی می دیده، پیش وی به خاک می افتاده و سجده می کرده است. هر چند هجویری متعرض این نکته است. لیکن از دیدگاه ما آن نوای روح انگیز که از حنجره وی برمی آید از او نیست، بلکه عشق یا معشوق است که به زبان او سخن می گوید و بر پرده های گلویش آهنگ شرریار می ریزد، و هر چه او بگوید یا بسراید، خواه نغمه دل انگیز لطف باشد یا ناله درد آمیز قهر، همه گفته عشق و تعلیم معشوق است. یعنی همان امانت الهی که صوفیه از آن تعبیر به "عشق" کرده و بزرگان دین طاعت و تکلیف شرعی اش دانسته اند.

چه فضولی خود گوید:

همانانثی واقف از مامضی / که چون کرد عرض امانت قضا ...

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۷۰۶)

که ناظر است بدین آیه شریفه "أنا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فأبين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا" (قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۷۲).

لسان الغیب شیراز این معنی را چنین در پرده تصویر کشیده، گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید / قرعه کار به نام من دیوانه زدند

(حافظ، ۱۳۶۸، ص ۲۴۸)

دسته‌ای را پارسایی و طاعت سوی حقیقت می‌کشاند، و گروهی را عشق و

اشتیاق. این معنی را فضولی به نظمی خوش آراسته گوید:

بیا ساقی آن شهد شیرین مذاق / که ما را به او هست صد اشتیاق ...

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۷۰۴)

این خانقاه نشین صومعه عشق را که مست باده ازلی است عنایت، الهی به

سرچشمه فیاض هدایت راه نموده است:

زده دست عمری به دامان او / شده غرقه بحر احسان او

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۶۸۹)

فضولی که "داغ شوق"، از لاله خونین باغ ذوق بر جگر دارد، به یمن مدد الطاف

الهی بقعه تربتش را لاله‌زار عاشقان و واصلان می‌خواهد. چنانکه گوید:

بیا ساقی آن لاله باغ ذوق / که دارم از او بر جگر داغ شوق ...

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۶۹۲)

این رهرو طریق شریعت و طریقت چون دیگر صوفیان معتقد است که آن سالک

به سر منزل وصال معشوق راه می‌برد که نه شادی ایام خوشدشش دارد و نه غم

روزگار نگرانش، چنانکه گوید:

می برد راه به سرمنزل وصل تو کسی

که به هر نیک و بدی نیست مقید مطلق

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۴۴۳)

ولیکن بر آن است که نباید از خفاشان کوردل که رؤیت خورشید حقیقت را دیده
بینا ندارند هراسید. چه سالکان طریق معرفت را مدد از فیض حضرت رحمان رسد:

در ره عشق، فضولی چه غم از کج نظران

می رسد راست روان را مدد از جانب حق

(همان مأخذ)

این عارف وارسته و از قید تلقینات رسته، خود را چون خاشاکی در راه معشوق
افتاده می بیند: "تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز" و معتقد است که نسیم
لطف معشوق ازلی او را از حسیض خاک به اوج افلاک برده است.

چون خس فتاده بود فضولی به خاک راه

او را نسیم لطف تواز خاک برگرفت

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۳۱۶)

فضولی مانند جلال الدین مولوی که می گوید:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

(مولوی، ۱۹۳۳ م، ص ۱۰۵)

عقل را در میدان عشق پای نمی بیند و در ترازوی سنجش با ذوق همسنگ
نمی داند.

زذوق عشق بتان نیست عقل را خبری

چرا که رتبه این ذوق برتر افتاده است

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۳۱۶)

نه تنها قصاید، غزلیات و رباعیات معنی آفرینش، بلکه کتبی چون "رند و زاهد" و

"سفرنامه روح" را که اختصاصاً در تصوف تصنیف فرموده جمله پسند اهل دل است. چه او خود از مشایخی به شمار می‌رود که به تجرید و تفرید مخصوص بوده‌اند و به کرامات و خوارق عادات معروف. از ملفوظات وی به نظر می‌رسد که ابتدا به نفس‌شناسی پرداخته و به کمال معرفت رسیده است، آنگاه انوار علم الهی بر جان او تابیدن گرفته و سالهای عمر را به عبادت گذرانیده است. و سپس جذب‌های از جذبات عشق وی را مدد کرده و مجذوبانه به گرد شهر و بازارش درآورده است و در آخر کار به مقامیش رسانیده که پیوسته مستغرق الطاف الهی بوده است. چه گوید:

چنان کرد اندیشه انقلاب مرا غافل از خود چو ذوق شراب
که جمعیت سابق از یادرفت هواهای پیشینه برباد رفت

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۶۸۹)

جای شگفتی است که فضولی در آغاز سلوک فکری شعر را مانع کسب معارف می‌دانست، چنانکه گوید: "چون در هنگام صبوت نظر اعتبار به کارخانه عالم انداختم و شاهد اکتساب معارف را منظور و معشوق خود ساختم، در اثنای آن عشقبازی گاهی محرک شوق فطری بر روی استعدادم ابواب محبت نظم می‌گشود، اما غیرت همت اکتساب معارف منعم می‌نمود، که این جمیله اگر چه مرغوب است، چون مانع تحصیل کمال علم می‌شود، نه خوبست، تا وقتی که مدت منع سخن سرآمد. روزی ناصح توفیق تکلم به خلوتسرای عزلتم درآمد و گفت: بدان که فضیلت شعر نیز علمی است به استقلال و نوعی است معتبر از انواع کمال..." (فضولی، دیوان، مقدمه، ص ۶-۴)

دلیل این نوع بینش را می‌توان برداشت او دانست از آیه وافی هدایه "وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ، أَلَمْ تَرَأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ، وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ..." (قرآن کریم، سوره شعراء، آیات ۲۲۴-۲۲۷) چه حق تعالی شاعرانی را که موجب گمراهی خلق خدا می‌شوند، سخت مورد نكوهش قرار داده

است. و در تفاسیر مسطور است که کعب بن زهیر به دشمنی اسلام برخاست و قصیده‌ای در رثای اهل "بدر" پرداخت و در آن به ساحت مقدس پیامبر گرامی (ص) جسارت ورزید، ولیکن به درخواست مسلمانان از جانب رسول خدا به مرگ تهدید شد. وی ناگزیر پای گریز در پیش نهاد و چون به خود آمد و نیک در نگریست قصیده معروف "بانت سعاد" که مطلع آن زینت افزای این مقاله شده است:

بانت سعاد فقلبی الیوم متبول متیم عندهالم یفدمکبول

(میبدی، ۱۳۳۸، ج ۶، ص ۲۷۳)

سروده به مدینه منوره شتافته است، بعد از اظهار توبه و پذیرش اسلام و شهادت راندن بر زبان در میان گروه مهاجران و انصار قصیده را بر خوانده است، و چون شعر در تأیید حقیقت اسلام بود، پیغمبر اکرم (ص) "بدره" خود را بدو اعطا فرمود. اشراقی که بردل فضولی تابیدن گرفت از نوع وارداتی است که بردل اویس قرنی فرود آمده است، و کتاب حدیقه السعداء نمونه آن است که دلالت دارد بر تقوی و صدق و عفت و دینداری او، بویژه تجلی وی به تشیع فرقه امامیه.

سلوک صوفیانه را که حکیم ابوالقاسم فردوسی حماسه سرای بزرگ جهان در هفت خوان و شیخ فریدالدین عطار در هفت وادی مطرح کرده‌اند، فضولی در نشئه هفت جام در ساقی نامه نمودار ساخته است، و مراحل طریق معرفت را با نشئه هفت جام درنوردیده، آنچنان که در نشئه هفتم بی حجاب به دیدار جمال دوست دیده می‌گشاید و در کمال دانایی و معرفت، وادی حیرت را طلب می‌کند تا احوال قلبی به معشوق باز گوید:

بسیا ساقی آن لعل یاقوت رنگ	که سنگ است بر شیشه نام و ننگ
به من ده که بخشد صفای تمام	دلم را زان‌دیشه ننگ و نام
بسین مست ترکن مرا	به هفتم قدح بی خبرکن مرا
که در نشئه هفتمین بی حجاب	کنم شمه‌ای شرح حال خراب

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۷۰۵)

فضولی را رساله‌ای است که به نامهای مختلفش خوانده‌اند. چنانکه گروهی لطائف المعارف گفته‌اند، و برخی روح و بدن، و ما نیز از دسته‌ای از صاحب‌نظران پیروی کرده عنوان "سفرنامه روح" را مناسب‌تر دانسته‌ایم.

در این کتاب که به سبک گلستان سعدی تحریر یافته‌گوید: "اما بعد، معتکف زاویه عجز و انکسار، فضولی خاکسار از محرکان سلاسل حکایت و مؤسسان میامن چنین نقل دارد و به رقم می‌آرد که پاک نهادی بود روح نام و در جمیع فضیلت تمام، مولدش از عالم جبروت و منزلش فضای لاهوت. روزی به سرش هوای سفر افتاد، قدم به عالم ناسوت نهاد، دیاری دید نامش روح و هفت کشور عبارت از هفت اندامش. مالکان آن ملک خرم، چهار برادر شریک بهم، اول خون، دوم صفرا، سیم بلغم، چهارم سودا، در مخالفت، بدیع الاشتراک و در موافقت عدیم الانفکاک.

روح را دیار بدن پسند افتاد، دل را به الفت مزاج نهاد، و بعد از وقوع پیوند از آن دو سعادت‌مند فرزندی شد صحت نام، به لطافت نادره ایام... " (فضولی، سفرنامه روح، ص ۱) فضولی در این کتاب که مناظره‌ای است میان روح و بدن، با تفکری صوفیانه مسائل عالی عرفانی را مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار داده است، که غوررسی را مقالتی جداگانه باید.

علاوه بر آن رساله‌ای دیگر به سبک گلستان سعدی آمیخته به نظم و نثر به نام "رند و زاهد" پرداخته که در آن بندگان شرم‌بنده از معصیت را از نشئه جام فرح انجام "توبوالی الله" بی نصیب نگذاشته و زاهدان خانقاه انانیت را از ضلالت "ابی و استکبر" برحذر داشته است.

این رساله نیز مجابویه‌ای است میان رند و زاهد که نثری دارد شیرین و دلنشین. فضولی در این رساله‌گوید: "عاقبة الامر زاهد به تنبیه رند عارف، آینه افعال از کدورت ریا مجلی گردانید، و رند از موعظه زاهد واقف صورت احوال را، از حلال توبه به زینت رسانید. هر دو از مخالفت گذشته و از ضدیت مبرا و معرا گشته به مرتبه وحدت رسیدند، و طریقه مقبوله الفت و سبیل هدایت دلیل محبت گزیدند.

در کوی فنا عاقل و دیوانه یکی ست

در قعر محیط سنگ و دردانه یکی ست

هرگاه که اعتبار نیکی و بدی

خیزد زمین، مسجد و میخانه یکی ست

(فضولی، رند و زاهد خطی، ص ۸۰)

فضولی بی توکل در هیچ کاری در نمی آید، و اساس کار سالکان را بر توکل

می بیند، چنانکه می گوید:

به شرط صبر برغم، می توان یافت گل مقصد زگلزار توکل

توکل را فضولی کارفرما مکن کاری به تدبیر و تأمل

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۴۵۵)

سالک را در عشق محبوب ازلی بی اختیار می داند و همه را بسته زنجیر عشق،

چنانکه می گوید:

هیچ کس نیست که در بند غم زلف تو نیست
نه همین بسنته زنجیر غمت من شده ام

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۳۲۷)

فضولی رشته الفت از همه عالم بریده است، و جز نقد دولت عشق طلب نکرده

و از همه تعلقات و تعینات روی بر تافته است:

جز نقد شوق و دولت عشق تو در جهان

هرگز نظر به مالی و جاهی نکرده ایم

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۴۷۸)

که یاد آور این مضمون شیخ اجل سعدی است:

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی

آلّا بر آنکه دارد با دلبری وصالی

(سعدی، ۱۳۶۶، ص ۸۶۶)

بر روی هم تعبیرات تازه و قالب ریزیهای بدیع را در دیوانش نادیده نتوان گرفت و تشبیهات و استعارات او را دور از الفت ذهن نتوان دانست.

نگارنده بر آن است که از میان شاعران هم عصرش، کمتر سخنوری از حیث کثرت مضمون به ساحت او نزدیک تواند شد. و ظریفه‌ای که وی را در آفرینش مضامین بکر مدد می‌دهد، قوه تعبیر و کیفیت تلفیق کلمات است که از شایبه هرگونه تصنع و جمله‌پردازی دور است و مستقیماً از مکنون جان او بیرون می‌ریزد. نیروی اقناعی که در گفته‌های وی نهفته است از این ویژگی توان می‌گیرد. چه معانی رنگین اخلاقی و مفاخره باشد و چه مضامین نوآیین عرفانی و مذهبی.

ما را زدهر نیست فضولی تمتعی

زین باغ میل برگ گیاهی نکرده‌ایم

تیغ زبان ماست که عالم گرفته است

ما فتح کشوری به سپاهی نکرده‌ایم

(فضولی، ۱۳۷۴، ص ۴۷۸)

نتیجه:

آن که فضولی بغدادی از سخنوران نامدار قرن دهم هجری، شاعری است از زمره ناشناختگان، با آثار گران ارز فراوان به نظم و نثر، با مضامین عالی عرفانی بر مذاق شیعیان که صاحب‌دلان را گوهرهای ارزنده از دریای ژرف ناپیدا کرانه معتقدات شیعه ارمغان آورده است.

آری، طنز و تعریض او تازیانه سلوک است قشری مذهب‌ان و زهدفروشان را، با بینشی عارفانه و سلوکی صوفیانه و بیانی شاعرانه که آبشخور آن شریعت است و طریقت و حقیقت.

کتابنامه

- ۱) تجلیل، دکتر جلیل، مقایسه لیلی و مجنون فضولی و نظامی چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۴.
- ۲) حاج خلیفه، کشف الظنون، چاپ استانبول ۱۹۴۱ م.
- ۳) حافظ، دیوان غزلیات، به کوشش دکتر خطیب رهبر، صفی علیشاه، چاپ بیست و چهارم ۱۳۷۸ ش.
- ۴) سام میرزا، تحفه سامی، تصحیح وحید دستگردی، کتابفروشی فروغی، تهران ۱۳۱۴ ش.
- ۵) سعدی، دیوان غزلیات، چاپ سعدی، تهران ۱۳۶۶.
- ۶) سعدی، کلیات، تصحیح فروغی، محمدعلی. تهران ۱۳۲۰ ش.
- ۷) سنائی، دیوان، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنائی تهران، ۱۳۵۴.
- ۸) صبا، مظفر حسین، تذکره روشن، تصحیح رکنزاده آدمیت، کتابخانه رازی، تهران ۱۳۴۳ ق.
- ۹) فضولی، دیوان، تصحیح حسینه مازی اوغلو، انتشارات دوستان، تهران ۱۳۷۴ ش.
- ۱۰) مولوی، مثنوی معنوی، نیکلسن، چاپ لیدن، ۱۹۳۳ م.



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پښتونستان ښار علمي مرکز